

## درس‌های سیاست زدگی و سیاست گریزی مردم کار حزب را به حزب و کار NGO را به NGO واگذارید

یادداشت عماد بهاور، کار گزاران

یکشنبه ۳۰ تیر ۱۳۸۷

ده سال پیش و در چنین روزهایی تب و تاب سیاست ورزی چنان داغ بود که از انجمن های دانشجویی گرفته تا روزنامه نگاران و NGOهای مختلف، همگی هوس سیاست در سر داشتند و در قامت احزاب سیاسی به انجام کارویژه های حزبی می پرداختند. تقریباً تمامی گروه های اجتماعی فوق علاقه داشتند تا با حضور مستقیم در انتخابات به حمایت از کاندیدایی خاص پرداخته و یا حتی فهرست انتخاباتی منتشر نمایند. امروز اما پس از گذشت یک دهه از آن فضای سیاست زده، گویی جریانی معکوس در حال شکل گیری است. این بار این احزاب سیاسی هستند که در فضای سیاست گریز فعلی هوس فعالیت اجتماعی در سر می پروراند.

در زیر تیتراهایی چون «تغییر استراتژی»، «بازگشت به جامعه»، «پایان انتخابات»، «پایان سیاست ورزی»، «تقدم فعالیت فرهنگی»، «فرهنگ سازی» و غیره، برخی از فعالین سیاسی اصلاح طلب به دنبال راه حلی برای مواجهه با سیاست گریزی مردم می گردند. بی تفاوتی و انفعال مردم در فعالیت های سیاسی بیشتر از همه و حداقل در ظاهر به اصلاح طلبان آسیب رسانده است. از آنجا که پایگاه اجتماعی و کف رای محافظه کاران ایران تقریباً ثابت است، هرگونه کاهش مشارکت در انتخابات به منزله کاهش آرای اصلاح طلبان به شمار می آید. اینگونه است که در برخی تحلیل ها این تحریم کنندگان انتخابات و مردم منفعل هستند که مهمترین رقیب اصلاح طلبان ارزیابی می شوند و نه محافظه کاران و اصولگرایان.

چنین تحلیلی گاه فعالین سیاسی و سران اصلاح طلب را از سر استیصال به ارائه راه حل هایی رهنمون می کند که خود بیشتر به تضعیف موقعیت و جایگاه ایشان دامن خواهد زد. راه حل هایی که معمولاً در آغاز با فروکاستن ها و تقلیل فعالیت ها آغاز می شود و در انتها به بی هویتی و از دست دادن جایگاه سیاسی و اجتماعی آن ها ختم می گردد. در این میان شاید دو راه بیشتر به چشم آید: ۱- فروکاستن حزب به NGO یا بنگاه اقتصادی و ۲- اتخاذ سیاست های عامه پسند. از آنجا که پیش از این درباره عوام گرایی

و اتخاذ سیاست های پوپولیستی بارها سخن گفته شده، در این مجال تنها به بررسی راه حل اول پرداخته می شود.

## فروکاستن حزب به NGO

فروکاستن NGO به حزب و فرو کاستن حزب به NGO، هر دو، تقلیل جایگاه این دو نهاد اجتماعی است. احزاب شاید بتوانند در کنار برنامه های سیاسی خود برنامه های فرهنگی و اجتماعی نیز داشته باشند و این نیز البته برای تقویت پایگاه اجتماعی و در راستای برنامه سیاسی شان خواهد بود. اما آیا حزبی می تواند سیاست ورزی را رها کند؟ شاید پاسخ به این سوال بدیهی به نظر رسد اما واقعیات روزمره و بن بست ها و ناکامی های سیاسی باعث شده است که اندیشه «تعطیل سیاست» به طور جدی در اذهان برخی از فعالین سیاسی مطرح باشد. چه در میان آن ها که از سکوت و تعلیق سیاست ورزی سخن می گویند و چه در میان آن ها که به دنبال جایگزین های فرهنگی و اجتماعی و یا حتی اقتصادی می گردند.

آلترناتیو و جایگزین یک برنامه سیاسی تنها می تواند یک برنامه سیاسی دیگر باشد و نه یک برنامه «فرهنگی- اجتماعی- هنری- ورزشی». اهمیت این جمله زمانی آشکار می شود که بدانیم برخی از فعالین سیاسی با این استدلال که در شرایط فعلی امکان سیاست ورزی وجود ندارد، پیشنهاد می کنند که برای تقویت جامعه مدنی (!) و برای آگاهی بخشی و فرهنگ سازی، باید برنامه های فرهنگی- اجتماعی را در دستور کار قرار داد. برخی دیگر حتی فراتر رفته با این توجیه که توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی مقدم است، پیشنهاد ایجاد بنگاه های اقتصادی را طرح می کنند آن هم برای تقویت بخش خصوصی به عنوان پایگاه طبقه متوسط دموکراسی خواه (!).

آیا این برنامه ها و پیشنهادات چیزی جز فرافکنی و فرار از واقعیت نیست؟ آیا جز این نیست که چون ما نتوانستیم برنامه های سیاسی خود را با موفقیت به اتمام برسانیم، از روی یاس و انفعال تنها به دنبال توجیه شکست می گردیم؟ آیا جز این نیست که چون پایگاه اجتماعی خود را به دلیل ناتوانی در اعلام شفاف اهداف و برنامه های سیاسی به مردم از دست دادیم، به دنبال راهکارهای مصنوعی و عوام پسند برای جذب توده ها می گردیم؟

## مخدوش شدن هدف

برنامه ها و استراتژی های سیاسی معطوف به یک هدف معین سیاسی طراحی می شوند. اصلاحات تا این زمان یک هدف عینی، کمی و مشخص داشت و آن هدف چیزی نبود جز پیروزی در انتخابات. در واقع دستیابی به این هدف (سنگر) عینی می توانست راه نیروهای اصلاح طلب را به سایر اهداف بزرگ تر و اهداف کیفی هموار سازد. مسئله دقیقا در دیدن انتخابات به عنوان یک «هدف» بود و نه به عنوان یک «وسیله» و یا «تاکتیک» و چون «انتخابات» هدف بود هرگونه مخدوش شدن و یا محو تصویر این هدف در ذهن می توانست تمامی نیروها را دچار سردرگمی ساخته و تمام برنامه های سیاسی را که حول انتخابات تدوین شده بود برهم زند.

محافظه کاران البته بر این امر واقف بودند که هدف را نشانه رفتند. سطح انتخابات را به صورت علنی و عمدی تا حدی تنزل دادند تا اصلاح طلبان و نیروهای اجتماعی شان را دچار یک بی هدفی مزمن سازند. وقتی هدف گم شد دیگر امکان تدوین برنامه سیاسی برای هدفی که مشخص نیست وجود ندارد. یعنی وقتی احتمال پیروزی در انتخابات پایین آمد دیگر امیدی برای برنامه ریزی در آن جهت وجود ندارد. در پس این بی برنامه‌گی اگر نیرو های سیاسی توانایی هدف گذاری جدید نداشته باشند، به استیصال و فراقنی در می افتند. اینگونه شاید ترجیح دهند که به دنبال برنامه های فرهنگی، هنری، ورزشی و یا اقتصادی بروند.

آفت دیگر بی هدفی اما خیالبافی است که برخی از گروه های تندرو و رادیکال دچار آن شده اند. آن ها اهدافی را در ذهن ترسیم می کنند که اساسا امکان دستیابی به آن به لحاظ امکانات و توانایی ها وجود ندارد و این البته آفت بدتری است. آن ها تنها کاری که انجام دادند این بود که بگویند انتخابات هدف نیست و اینگونه از شرکت در انتخابات پرهیز کردند. اما آیا هدف عینی، کمی و میان مدت دیگری ترسیم کردند؟ در واقع آن ها پشت یکسری اهداف کیفی و شعاری پنهان شدند و بی هدفی را هدف قرار دادند. پس وقتی هدفی عینی را طراحی نکرده اند چگونه می توانند برای هدفی که مبهم است برنامه اجرایی اعلام کنند؟ در نتیجه تنها برنامه سیاسی که اعلام کرده اند عدم شرکت در انتخابات بود و این یعنی اینکه بی برنامه‌گی را برنامه خود قرار دادند. بی عملی، یک عمل سیاسی نیست و این نقض غرض و به معنی انفعال بود.

هنگامی که پیروزی در انتخابات به مثابه یک هدف زیر سوال رفت، در بین گروه های سیاسی سه گونه واکنش رخ داد: گروه اول همچنان انتخابات را با موضع شرکت

بلاش شرط هدف قرار داده و برنامه های سیاسی را در چارچوب فعالیت های انتخاباتی اما اینبار با علم به عدم پیروزی در انتخابات ادامه دادند. گروه دوم با علم به مخدوش شدن اصل انتخابات، از آنجا که هدف عینی و میان مدت دیگری در ذهن نداشتند به تعطیل سیاست ورزی و جایگزینی برنامه های فرهنگی - اجتماعی به جای برنامه سیاسی فکر می کنند. گروه سوم خیالپردازان رادیکال هستند که ناتوان از طراحی و اعلام اهداف عینی، با کلی گویی و طرح اهداف مبهم و شعاری، بی برنامهگی را برنامه قرار داده و به انفعال دامن زده اند.

## راه چهارم

هیچکدام از سه گروه فوق توفیق ترسیم یک هدف عینی و کمی جدید و ارائه یک برنامه سیاسی جایگزین برای رسیدن به آن را نداشته اند. نه خیالپردازی راه حل خروج از بن بست کنونی است و نه ترک سیاست ورزی و نه شرکت بلاش شرط در انتخابات. به نظر می رسد به عنوان راه چهارم، انتخابات همچنان می تواند به عنوان هدف عینی تلقی شود اما برنامه سیاسی معطوف به آن لزوما شامل شرکت در انتخابات نمی شود. راه چهارم هیچ کدام از ضعف های سه راه پیشین را ندارد؛ نه مانند گروه اول از موضع ضعف عمل می کند، نه مانند گروه دوم بی هدف است و نه مانند گروه سوم بی برنامه است. راه چهارم همچنان در مسیر اصلاح طلبی قرار دارد؛ همچنان حزب را به مثابه یک حزب سیاسی می پسندند و نه یک NGO یا بنگاه اقتصادی؛ همچنان به دنبال سیاست ورزی و تدوین برنامه سیاسی است؛ همچنان نقطه مواجهه با حاکمیت را انتخابات می داند هرچند که مواجهه انتخاباتی را نه به منظور ورود به قدرت که به منظور به چالش کشیدن وضعیت غیردموکراتیک تلقی می کند. اینگونه است که می توان هم هدف عینی داشت و هم برنامه سیاسی و اجرایی.

سردرگمی های موجود بین نیروهای سیاسی در ترسیم اهداف عینی و برنامه های اجرایی ناشی از دردهای سیاست زدگی و سیاست گریزی مردم بود. شاید بخشی از سیاست گریزی مردم ناشی از عملکرد اصلاح طلبان بوده باشد. اما قطعاً بخشی نیز به خصوصیات رفتاری مردم و بخشی دیگر نیز به عملکرد اپوزیسیونی رادیکال باز می گردد که منافعشان از ابتدا خارج از چارچوب اصلاح طلبی قرار داشت. سیاست زدگی و سیاست گریزی هر دو به یک اندازه خطرناکند. بدتر آن است که نیروهای اجتماعی و

نهادهای جامعه مدنی تحت تاثیر جو سیاسی دست به تغییراتی در برنامه های خود زنند که در نهایت ممکن است به انحراف آن ها از مسیر اصلی و جایگاهشان بیانجامد.